

پنجشنبه ۱۸ فروردین ۱۴۰۱ • ۵ رمضان ۱۴۴۳ • ۷ آوریل ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۵۱ • ۱۲ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۷ • اذان مغرب ۱۹:۴۹ • اذان صبح فردا ۵:۱۵ • طلوع آفتاب ۶:۴۱

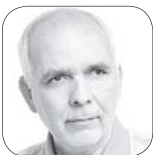
www.sharghdaily.ir

روزنامه

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصمیم • تلفن: ۴۴۵۳۲۳۲۵

یادبود

امتیاز نام روزنامه همشهری برای غفاری بود



● مصطفی ابیزدی

روز پنجشنبه نوزدهم اسفند ۱۴۰۰ جامعه هنری ایران یکی از چهره‌های پرتلاش خود را از دست داد. علیرضا غفاری، شاعر، نویسنده و کارگردان تئاتر که سال‌های طولانی در صداوسیما، گزارشگر، گوینده، نویسنده، مجری، تهیه‌کننده و کارگردان بود و نیز در خارج از آن سازمان در نهادهای گوناگون هنری و اجتماعی مسئولیت‌های متعدد و در مقاطعی هم در سینما فعالیت هنری داشت، بر اثر ایست قلبی با دنیای زودگذر وداع کرد و به جایگاه ابدی خود پر گشود.

زنده‌یاد علیرضا غفاری را از همان سال‌های ورودش به سازمان صداوسیما می‌شناسم و پس از آن با هم مانوس شدیم. او زاده تهران بود و فردی بسیار خوش‌اخلاق که راحت با دیگران ارتباط برقرار می‌کرد و دوستک می‌شد. آخرین باری که او را دیدم، در دفتر کارش بود؛ مشغول تهیه یک برنامه شاد برای صبح پنجشنبه شبکه اول سیما. وی مدت‌ها بود برای صبح‌های پنجشنبه برنامه تلویزیونی تولید می‌کرد اما نمی‌دانم چرا از سال گذشته دیگر اجازه تولید و پخش آن برنامه را به او ندادند. جالب اینکه یک روز با گلایه از مدیران تلویزیون، به من گفت از تولید برنامه صبح پنجشنبه‌اش جلوگیری کرده‌اند اما به او نگفته‌اند چرا.

غفاری که در خانواده‌ای اهل علم و دین ب‌اییده بود، تعریف می‌کرد با عموی مرحومش استاد علی‌اکبر غفاری، حدیث‌شناس معروف و صاحب کتاب‌های پژوهشی فراوان، حشر و نشر داشته و از آن پژوهشگر متدین و پرکار، بسیار آموخته است. کام‌برداشتن در کنار شخص پرتلاش و ژرف‌اندیشی همچون مرحوم استاد علی‌اکبر غفاری، کافی است تا علیرضا را هم به سمت‌وسویی ببرد که از او انسانی فرهیخته بسازد. علیرضا غفاری در ۶۶سالگی زندگی دنیایی را واگذاشت اما وقتی به کارنامه فرهنگی، هنری و مدیریتی او نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم هرچه توان، ذوق و علاقه داشته به کار گرفته تا به هم‌عانش کمک و مخاطبان خود را بهره‌مند کند. او پس از گذراندن دوره‌های لیسانس کارگردانی و فوق‌لیسانس کارگردانی تئاتر، به سال ۱۳۶۲ برای ارائه آموزه‌ها و توانایی‌های خود به سازمان عهده‌دار مسئولیت‌هایی می‌شد. بعضی از مسئولیت‌هایش در را تجربه کرد، سپس به گویندگی در همان رسانه پرداخت. هم‌زمان خود را به تلویزیون معرفی کرد و وارد این عرصه شد. در تلویزیون سال‌های زیادی را با اجرا و تولید برنامه‌های مستند روز می‌گذراند و این کار تا سال‌های بعد از بازنشستگی‌اش ادامه داشت. اجرای برنامه‌هایی را که تولید می‌کرد، خودش بر عهده داشت. یک بار هم در برنامه‌های ماه مبارک رمضان سال ۹۱ به‌عنوان مجری برتر تلویزیون انتخاب شد. غفاری در این میانه با بعد از بازنشستگی به دفعات، مأموریت می‌گرفت و در خارج از سازمان عهده‌دار مسئولیت‌هایی می‌شد. بعضی از مسئولیت‌هایش در خارج از سازمان صداوسیما، اینهاست: مدیرکل روابط‌عمومی و امور بین‌الملل حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، مدیرعامل شرکت تبلیغاتی سوره پیام، قائم‌مقام مرکز سرود و آهنگ‌های انقلابی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، انتشار ده‌ها مقاله تخصصی علوم ارتباطات و نقد هنرهای نمایشی، مدیرکل روابط‌عمومی و امور بین‌الملل شهرداری تهران. در این مسئولیت بود که یک نشریه داخلی برای شهرداری تهران به نام «همشهری» راه انداخت و آن را ارتقا داد تا اینکه افراد دیگری آمدند و آن را به یک روزنامه مهم سراسری تبدیل کردند. به یاد می‌آورم که علیرضا از من خواست به مسئولان روزنامه «همشهری» بگویم امتیاز نام این روزنامه متعلق به آقای علیرضا غفاری است و باید حق امتیاز نامش را محفوظ بدارند اما من نپذیرفتم؛ چون می‌دانستم آنها خواهند گفت این نام متعلق به شهرداری است و توجهی به حق آقای غفاری نخواهند کرد!

به‌جز چند سمت پیش‌گفته، علیرضا غفاری مسئولیت‌های دیگری چه در مدیریت و چه در عضویت بعضی از فعالیت‌های هنری و رسانه‌ای داشت که عبارت‌اند از: سردبیر ماهنامه هنرنامه (معاونت امور هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، مدیر سیاست سینمایی سوره، عضو کانون ملی منتقدان تئاتر ایران، عضو هیئت داوران جشنواره عکس عاشق‌ورایان کیش، دبیر اولین جشنواره عکس کودک و نیاز، عضو هیئت‌مدیره انجمن صنفی شرکت‌های تبلیغاتی ایران، دبیر و عضو شورای نظارت بر نمایش مرکز هنرهای نمایشی، عضو انجمن بین‌المللی تبلیغات، عضو انجمن روابط‌عمومی ایران، مدرس تئاتر در دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی و مؤسسه آموزش عالی سوره، قائم‌مقام دبیر اولین جشنواره عکس ورزشی ایران، داور بخش مسابقات تلویزیونی (جشنواره جام‌جم)، عضو هیئت داوران اولین جشنواره ملی نماهنگ (صداوسیما) و … . اینها غیر از نویسندگی و نقد تئاتر و انتشار کتاب و سرودن شعر و بازیگری در آثاری مانند بوتیک، ملاقات و مکس و نیز فعالیت‌های گوناگون است. از مرحوم غفاری سه مجموعه شعر به نام‌های: «با توام



آزادی»، «آستان بلوغ» و «چهل‌پاره عشق» منتشر شده است. جز اینها مجموعه نمایش‌نامه «من آلیس نیستم اما اینجا همه چیز عجیب است»، تعدادی مقاله در موضوع ارتباطات و نقد فیلم و تئاتر نیز نوشته و منتشر کرده است. خارج از مسئولیت‌های اداری و اعتباری، مرحوم علیرضا غفاری انسانی شریف، با‌اخلاق، خوش‌برخورد، متدین و متعهد بود و در هر کاری که وارد می‌شد، با احساس مسئولیت زیاد، آن را به انجام می‌رساند. خداوند او را رحمت کند و مزد فعالیت‌هایش را در آن دنیا عنایت فرماید.

خدا حافظی با چنار و چنارستان



● فریدون مجلسی

تهران زمانی به‌طور طبیعی شهر شد، زیرا کوه البرز برف و باران خود را ذخیره و دامنه و دشت زیر پایش را با چشمه‌سارها سیراب می‌کرد. قنات‌ها مسیر آب را به سمت باغ‌ها و مزارع می‌بردند. باغ‌ها و جالیزه‌های شمیран برپار بود. سپس انتخاب طبیعی به سمت ری کشیده می‌شده که میلیون‌ها سال آپرفت دامنه‌های البرز بهترین خاک کشاورزی را در آنجا انباشته بود. ترکیب آب، خاک و آفتاب کشاورزی، ثروت، تجارت و شهر می‌آفریند. چنین شد که خاک ری نامدار شد و در زمان آل‌بویه مدتی پایتخت شد. صفویه نیز به آن نظری داشتند. سرانجام این اقامه‌مخا‌ن بود که به دلیل مرکزیت تهران، فاصله از مرزا و نزدیکی به پشتیبانی نظامی ایل‌قاجار در گرگان، آن را پایتخت کرد. پایتخت جمعیت بیشتری را جذب می‌کرد و چه باک! آب و خاک فراوان بود و پاسخ‌گو. شاهان در گوشه‌وکنار آن کاخ‌نایشان و باغ‌هایشان را بنا می‌کردند و شاهزادگان و امرا با کشیدن قناتی به نام خود یا عزیزانشان باغ و بوستانی فراهم می‌کردند و آن را اقدسیه، کامرانیه، صاحبقرانیه یا عباس‌آباد، امیرآباد، یوسف‌آباد، حسن‌آباد و سلطنت‌آباد می‌نامیدند و بر آبادانی و سرسبزی آن می‌افزودند. آب فراوان و خاک بی‌نمک و هوای پاک تهران را چنارستان کرده بود. چناردرختی زینا با عمر طولانی اما حساس است. اما آن توسعه در برابر افزایش جمعیت شهر ناپایدار بود، یعنی منابع موجود پاسخ‌گوی نیازهای روزافزون نبود، سدها ساخته شد و از آب کرج و جاجرود و لار و شاهرود نیز بر آن افزودند، بازم پاسخ‌گو نبود. ماشین هم افزوده شد. آب ۲۰۰ هزارنفری پاسخ‌گوی



دیروز، امروز، فردا

از فلسطین تا واتیکان

گاردین؛ فاطمه المصری، دختر ۱۹ماهه‌ای که قلبش دچار مشکل بود، پس از پنج ماه انتظار برای دریافت مجوز سفر جان خود را از دست داد. گروه‌های حقوق بشر اعلام کردند که محاصره غزه توسط اسرائیل عامل مرگ این نوزاد فلسطینی است. فلسطینیان نوار غزه برای هرگونه عبورومرور نیازمند دریافت مجوز از رژیم اشغالی هستند. پدر فاطمه گفته است او دو وقت عمل را از دست داد، درحالی‌که مدام به او می‌گفتند مجوزش درحال بررسی است.

سی‌ان‌ان؛ چند روزی است که خبر کمک ۱۰ میلیون دلاری لئوناردو دی کاپریو به اوکراین منتشر شده است. پس از تحقیقات مشخص شد این خبر غلط است. یک منبع نزدیک به این بازیگر گفت: دی کاپریو ۱۰ میلیون دلار کمک مالی به اوکراین نکرده و خانواده‌ای در اودسا یا هیچ جای دیگر اوکراین ندارد. این منبع گفت که دی کاپریو همراه مردم اوکراین است و کمک‌های بشردوستانه را به نهادهای مسئول داده است اما از نظر او دادن پول به دولت اوکراین یا ارتش اوکراین نادرست است. به همین سادگی یک خبر نادرست بدون آنکه مورد ارزیابی قرار بگیرد، منتشر شد و بدون تأیید بارها و بارها تکرار شد.

ای‌بی‌سی؛ پینک فلوئید پس از ۱۷ سال دوساره مشاهده شده است. این نام فلامینگوی است که از باغ وحش کاتزاس فرار کرده بود و حالا محیط‌بانان با دیدن حلقه‌ای که به پایش وصل است، تقریباً مطمئن هستند که او توانسته پس از ۶۰۰ مایل پرواز در جانی مستقر شود. در یک روز توفانی در سال ۲۰۰۵، فلامینگو شماره ۴۹۲ (پینک فلوئید) در هنگام کوتاه‌کردن پرهايش تصمیم به پرواز گرفت. او یکی از ۴۰ فلامینگویی بود که در سال ۲۰۰۳ از تانزانیا، آفریقا به او توانسته شد. او بیشتر پرندگان دور باغ وحش خرید. باد شدید سبب شد تا آنها از قفس خارج شوند. بیشتر پرندگان دور باغ وحش جریخند و سپس برگشته‌اند. اما دو پرند-ه شماره ۴۹۲ و شماره ۳۴۷ - این کار را نکردند. آنها چند روز در یک منطقه باتلاقی نزدیک باغ‌وحش بودند و بعد یکی به شمال رفت و هیچ‌وقت دیده نشد و دیگری در جنوب برای خود خانه‌ای دست‌وپا کرده است.

واتیکان؛ سرانجام پاپ به خاطر کشته‌شدن کودکان در کلیساهای کاتولیک کانادا عذرخواهی کرد. رهبران بومی مدت‌هاست که خواستار عذرخواهی پاپ به دلیل صدمه‌ای که ده‌ها به کودکان بومی وارد شده، هستند. سال گذشته، صدها قبر بدون علامت در محوطه مدارس مسکونی سابق در بریتیش کلمبیا و ساسکاچوان کشف شد.

پاپ گفت: «همه این اتفاقات مغایر با انجیل عیسی مسیح است. به دلیل رفتار تأسف‌بار آن اعضای کلیسای کاتولیک، از خداوند طلب آموزش می‌کنم و می‌خواهم با تمام وجود به شما بگویم؛ بسیار متأسفم.» او ادامه داد: «و من به برادرانم، اسقف‌های کانادایی، می‌پیوندم و از شما طلب عفو می‌کنم.» پاپ فرانسیس همچنین قول داد که از کانادا دیدن کند.



دختران دانش‌آموز قصرقد و روستاهای اطراف به علت معذب‌العوربودن مسیر و دوری راه، در خوابگاه‌هایی که در کنار مدارس و مجتمع‌های آموزشی احداث‌شده است، اسکان دارند. عکس: فروغ طاهرخانی، باشگاه خبرنگاران جوان

شاهنامه‌خوانه

نبرد بیژن و هومان (۱)



● مهدی افشار ● پژوهشگر

روزی چند دو سپاه روبروی یکدیگر بی‌هیچ جنبشی ایستادند، بیژن آزرده از این بی‌تحرکی، نزد پدر از نیای خویشی کودرز که سپهسالار سپاه ایران بود، زبان به شکوه گشود که تا کی باید منظر ماندن تا دشمن حرکتی به خود دهد و جنگ آغازیندن گیرد و گیو، بیژن را آرام گرداند که گودرز نیک‌تر می‌داند چه هنگامی باید پیشروی کرد و چه زمانی باید بی جنبشی به جای ماند و در سپاه توران نیز هومان به شکوه نزد پیران آمد که اینجا برای نبرد آمده‌اند نه انتظارکشیدن و چون بر بی‌میلی پیران برای حمله آگاه شد، خود پیشاروی سپاه ایران تاخته، مبارز طلیبد و بیژن آمادگی خویش را برای نبرد تن‌به‌تن اعلام داشت و گیو که هومان را پهلوانی بسیار قدرتمند می‌دانست و بیژن را بسیار جوان برای مبارزه با یک چنین هیونی، او را از مبارزه تاتان بازداشت و نپذیرفت زره سیاوش را به فرزندش دهد و بیژن چون امتناع پدر بدید، با خشم گفت با همین زره به نبرد هومان می‌رود. بیژن آماده رزم شد و گیو یک‌پارچه درد و رنج و پشیمانی.

پشیمان شد از درد دل، خون گریست
نکر تا غم و مهر فرزند چیست
یکی باسمان برفرازید سر

پر از خون دل از درد خسته جگر.

گیو، دادار جهان را خطاب قرار داد، گفت اگر در این جهان به عدالت داوری می‌کند، حال و روز او را ببیند و دل او را برای جان بیژن نسوزاند که از آب مژگان، دلش در گل نستسته است و از زرفای دل فریاد برآورد: «بیژن را به من بازگردان ای مهربان کردگار و جان او را از بدی دور بدار.» و با خود گفت: «چرا فرزندم را بر جای زره سیاوش بیازدم، اگر او به نزد من بازنیاید، زره به کی از من آید؟ اگر در این نبرد بیژن کشته شود، در تمامی عمر در حسرت و خشم و آب چشم خواهم ماند.» گیو ناآرام، به بیژن آماده نبرد گفت: «می‌دانی این دل را در چه آشوبی افکنده‌ای؟ چرا از فرمان من روی می‌گردانی و رای خویش را داری، تو نمی‌دانی چه پیش می‌آید و سرانجام این نبرد چه خواهد شد؟»، بیژن گفت: «ای پدر پهلوان من، دل مرا از ریخته‌شدن خون سیاوش متاب که دلی پر از کینه دارم و هومان نیز از زوی و از آهن نیست و هرگز به او پشت نخواهم کرد که او مرد جنگ است و من نیز مرد جنگ و آنچه را بیزدان پاک اراده کند و همانی را که او نوشته، همان خواهد شد.» گیو سخن بیژن بشنید و عزم او را بدید، از اسب فرود آمده، سیر و زره سیاوش را به بیژن داد و او را گفت: «اکنون که بر اتی تا بجنگی، بر این اسب بنشین که زمین در زیر پایش شتاب می‌گیرد و چون سودای نبرد با اهریمن داری، سلاح من به کار تو خواهد آمد.»

بیژن با پیش نهاد پدر، چون باد بر پشت اسب او نشست، کمر بریست و گرز به دست گرفت و از میان لشکریان مترجمی را که زبان ترکان نیکو می‌دانست، برگزید و به‌سوی هومان شتافت. چون بیژن با هومان روبروی شد، او را کوهی دید از آهن نشسته بر اسبی که به پیلی می‌مانست و مترجم خود را گفت به هومان که قصد بازگشت به سپاه خویش را دارد فریاد کن چرا پس از آن همه مبارزه‌جویی، بازمی‌گردد که بیژن آماده نبرد با اوست، بهتر آن است که جایی را دور از چشم دو سپاه برگزیند.

هوسان چون بیژن را بدید، گفت: «آفرین بر تو که رزم را بر تن‌آسانی برگزیدی. اکنون تو را به‌گونه‌ای نزد پدرت فرستم که گیو چون مرغ بسمل، بی‌تانی کنی. سرت را از تن دور گردانم، همان‌گونه که بسیاری دیگر از پهلوانان از تبار تو را چنین کرده‌ام. اکنون گاه فرونشستن خورشید است، چه سود که شب نزدیک است و امشب را در پناه تاریکی زنده بمان، فردا آماده باش تا با زندگی وداع کنی.» بیژن در پاسخ گفت: «می‌توانی بروی که اهریمن راهنمای توست، لکن فردا چون از سپاه خویش بیرون آمدی، با آنان وداع کن که بازگشتی نخواهد بود و بدان که پیران و شاه توران دیگر تو را نخواهند دید.»

هر دو سوار بازگشتند و دشت بیکار را به جای گذاشتند. شباهنگام دو مبارز از خواب به چشمان راه یافت و همه اندیشه‌شان نبرد بود.